پیشخوان

نظری بر گفت‌وشنودهای زنده‌یاد استاد محمد واعظزاده خراسانی

اندیشه تقریب در آیینه خاطرات و تحلیل‌ها

■ **محمدرضا کائینی**

مجموعه مورد معرفی، در بردارنده شماری از گفت‌وشنودها و گفتارهای استاد فقید، زنده یاد آیت‌الله محمد واعظزاده خراسانی است که به کوشش معاونت تبلیغات و انتشارات مجمع تقریب مذاهب اسلامی نشر یافته است. ناشر در دیباچه این اثر و در باب محتوای آن، چنین آورده است: «انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(ره) زمینه گسترش اندیشه تقریب و وحدت سیاسی جهان اسلام را بیش از پیش فراهم ساخت و رهنمودهای امام راحل در تأکید بر حفظ همبستگی و اتحاد و عمل مردم ایران نمونه عملی و الگوی شایسته‌ای به جهانیان عرضه کرد. رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای(مدظله) نیز با فرمان تأسیس مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، بر استمرار عملی این راه تأکید کرده و یکی از مهم‌ترین آرمان‌های انقلاب را تحقق بخشیدند. آنچه در این مجموعه گرد آمده تلاشی است برای معرفی اندیشه تقریب، پیشینه و تحولات آن و اقدام‌هایی که برای گسترش این فکر انجام یافته است. پس شایسته است رشته سخن را به سخندان بسپاریم. به شخصیتی که با اشراف و آگاهی لازم از وحدت و تقریب سخن می‌گوید. استاد محمد واعظزاده خراسانی از معدود چهره‌های برجسته‌ای است که از عنفوان جوانی در راه تقریب مذاهب اسلامی تلاش کرده و همچنان با جدیت به تلاش خویش برای ابلاغ پیام وحدت ادامه می‌دهد. آگاهی از مطالعات استاد درباره فرق و مذاهب، تألیفات گوناگون، سفرهای مختلف به کشورهای اسلامی، دیدار با شخصیت‌های جهان اسلام و به طور کلی خاطرات و زندگینامه استاد برای پژوهشگران و

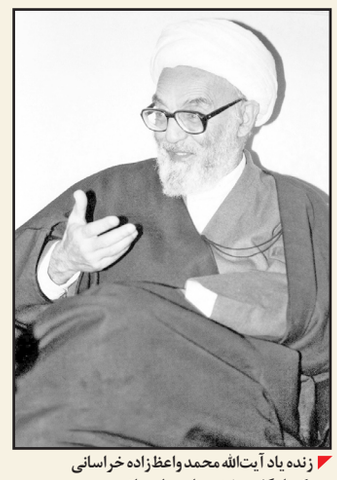

زنده یاد آیت‌الله محمد واعظزاده خراسانی در یکی از گفت‌وشنودهای مطبوعاتی

پویندگان این راه، مفید و آموزنده و راهگشاست...».

آیت‌الله واعظزاده خراسانی نیز در مقدمه خویش بر این مجموعه اشاراتی به شرح پی‌آمده دارد: «خدا را سپاس که بخش عمده و مهم از مصاحبه‌های این جانب با رسانه‌های گروهی داخل و خارج از کشور در رابطه با وحدت اسلامی، تقریب مذاهب و مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی به کوشش معاونت تبلیغات و انتشارات این مجمع، چاپ و منتشر گردید. امید است مابقی مصاحبه‌ها هم به همین کیفیت در دسترس علاقه‌مندان به وحدت و عظمت امت اسلام و حامیان فکر تقریب مذاهب اسلامی قرار گیرد. همچنین سخنرانی‌های فراوان اینجانب در نماز جمعه تهران و دیگر مجالس که هر کدام مسئله وحدت و اخوت اسلامی را از زاویه خاصی مورد بحث قرار داده است، آنها نیز منتشر شود. همان‌طور که خوانندگان محترم ملاحظه می‌کنند، اکثر این مصاحبه‌ها به زبان فارسی در جراید و سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران و چند مصاحبه هم توسط جراید خارج کشور و نیز به وسیله روزنامه کیهان عربی و تهران تایمز به زبان‌های عربی و انگلیسی انتشار یافته که به همت و پشتکار فاضل و دانشمند ارجمند، جناب آقای سیدجلال میرآقایی مدیرکل روابط عمومی و مسئول دفتر دبیرکل آن، ترجمه گردیده است. من از ایشان که علاوه بر ترجمه چند مصاحبه، ویراستاری همه کتاب را به عهده داشته‌اند و همچنین از فاضل گرامی و پرتلاش جناب آقای محمدسعید مغزالدین سرپرست محترم معاونت تبلیغات و انتشارات مجمع که این اثر و دیگر آثار (تقریبی) این جانب را اعم از مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها و مقالات، با کوشش و دلسوزی فراوان به عنوان بخشی از انتشارات هفتمین کنفرانس بین‌المللی وحدت اسلامی در سال جاری (۱۳۷۳) به چاپ رسانیده‌اند و هم از دیگر دست‌اندرکاران بخش طبع و نشر این کنفرانس، جداً سپاسگزاری می‌نمایم و مزید توفیقات همه این عزیزان را در نشر اندیشه وحدت و تقریب میان مسلمین از خداوند منان مسئلت دارم....»

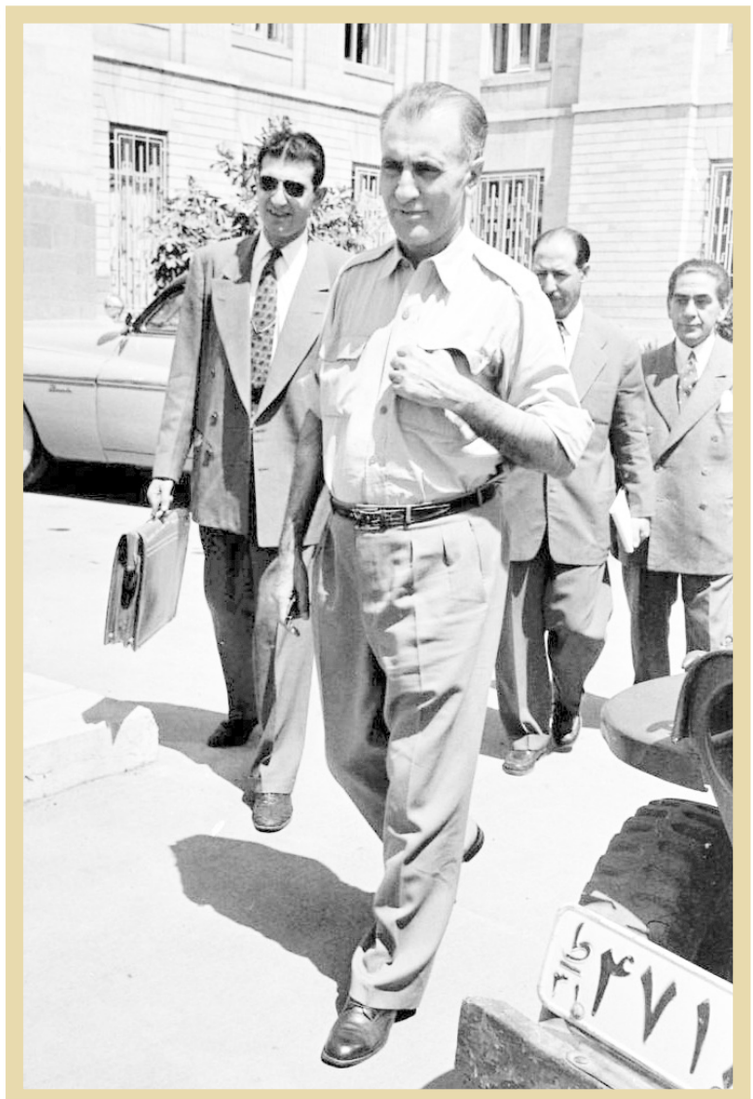

۲۸ مرداد ۱۳۳۲، فضل‌الله زاهدی در کنار فرزندش اردشیر زاهدی پس از ایراد پیام رادیویی

فضل‌الله زاهدی پس از برکناری از نخست‌وزیری: «در روز ۲۹ مرداد، هندرسن سفیر امریکا، به دیدار من آمد و گفت: از طرف دولتین امریکا و انگلستان مأموریت دارم که به شما بگویم، بهتر است خودتان اعلام جمهوری کنید و رسماً ریاست جمهوری را بپذیرید. من ۱۲ ساعت مهلت خواستم تا در این باب مطالعه کنم. پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیدم که این کار را انجام ندهم و هندرسن را قانع کردم که لازم است من به محمدرضاشاه تلگراف کنم و او را به تهران دعوت نمایم. اگر در آن دوره مثل امروز را پیش‌بینی می‌کردم، با نظر هندرسن موافقت می‌نمودم. امروز از عملی که نموده‌ام، پشیمانم، لکن دیگر عمر من گذشته و در لبه پرتگاه مرگ هستم!...»

خوانشی از ماجرای برکناری فضل‌الله زاهدی از سوی پهلوی دوم در آیینه روایت‌ها و تحلیل‌ها

وقتی شاه با من اینگونه رفتار می‌کند وای به حال دیگران!

■ **نیما احمدپور**

در فروردین ۱۳۳۴، خبری پخش شد مبنی بر اینکه فضل‌الله زاهدی نخست وزیر و از عوامل اصلی بازگشت شاه به سلطنت در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از مقام خویش کناره گرفته است. با این همه، هم در آن مقطع و هم امروز که دهها سند و روایت در این باب نشر یافته است، مشخص بود که این استعفا با اجبار محمدرضا پهلوی و در واقع نوعی برکناری بوده است! در مقال پی آمده، پاره‌ای از روایات مطلعین از پشت پرده این استعفا مورد خوانش تحلیلی قرار گرفته است. امید آنکه تاریخ پژوهان معاصر را مفید و مقبول آید.

■ **شاه از نخست وزیران با قدرت، ناراحت به نظر می‌رسید**

نخستین داوری درباره برکناری فضل‌الله زاهدی را از مصطفی الموتی از فعالان لژهای فراماسونری در ایران، ضد انقلابیون فراری به خارج از کشور و نویسنده کتاب از هم گسیخته: «بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷»، نقل می‌کنیم. وی در اثر مورد اشاره خویش و در فصل مربوط به زاهدی، برکناری وی را چنین تحلیل کرده است:

«سپهبد زاهدی وقتی زمام امور کشور را به دست گرفت با قدرت حکومت می‌کرد. به حرف‌های شاه گوش می‌داد، ولی کارهای مملکت را با سلیقه خود اداره می‌نمود. تدریجا شاه اقتدارش زیادتر شد. شاه معمولاً از نخست وزیران با قدرت، ناراحت به نظر می‌رسید. تندروی‌های زاهدی را در کارهای مملکت وسیله‌ای قرارداد تا او را از کار برکنار سازد. قرارداد نفتی کنسرسیوم منعقد شد. دکتر مصدق در دادگاه نظامی محکومیت یافت. مجلس دوره هجدهم افتتاح شد. قوانین ناشی از اختیارات دکتر مصدق لغو گردید... سپهبد زاهدی که با مقابله با دکتر مصدق روی کار آمد و شاه را از رم به ایران دعوت کرده بود، هرگز فکر نمی‌کرد که به طور ناگهانی از کار برکنار گردد...».

■ **اسدالله علم و سفر به شمال کشور برای راضی کردن زاهدی به استعفا**

بر حسب اسناد و روایات موجود، تصمیم شاه به برکناری فضل‌الله زاهدی، نخست از سوی اسدالله علم و در شمال کشور به وی ابلاغ شد. در آن روزها، زاهدی در تفرجگاه خویش در آن منطقه مشغول به استراحت بود. او نخواست در برابر این درخواست مقاومت نشان دهد و گفت: نخست‌وزیری هستم که با تانک آمده و باید با توپ بروم! محمد معتضد باهری، این نقل قول را برای مصطفی الموتی نقل کرده است:

«دکتر باهری می‌گفت: علم به او گفته است، روزی به امر اعلیحضرت به شمال سفر کرد تا به سپهبد زاهدی نخست وزیر که در شمال به سر می‌برد، امر اعلیحضرت را برای استعفا ابلاغ کند. سپهبد زاهدی گفته بود: به عرض‌شان برسانید من نخست وزیری هستم که با تانک آمده و باید با توپ بروم! ولی علم زاهدی را از هرگونه اقدام تند و مقاومت در مقابل فرمان شاه برحذر داشته و راضی به استعفا نمود که بعداً با سمت سفیر و تصدی دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد به سوئیس رفت و در همان سمت درگذشت....»

■ **بیماری دائم شاه، از ترس آسیب دیگران!**

تصمیم پهلوی دوم برای برکناری فضل‌الله زاهدی، در بادی امر، موجب تعجب بسا اطرافیان وی گشت. در زمره این عده، ثریا اسفندیاری بختیاری است که به گفته خود پس از اطلاع از اراده شاه برای برکناری این «تاج بخش» بهت زده شده است. وی در خاطرات خویش روند این برکناری را اینگونه گزارش کرده است:

«یک روز شاه را متفکر دیدم. از او موضوع را پرسیدم، گفت: زاهدی دارد مزاحم می‌شود باید شر او را کند! بهت زده از خود پرسیدم: چگونه دارد چنین تصمیمی می‌گیرد در حالی که همه چیز خود را مدیون اوست! مگر زاهدی دوست هر لحظه او و نخست وزیرش نیست؟ در این موقع زاهدی اجازه شرفیابی خواست. شاه با گرمی او را پذیرفت، اما هنگام ناهار گفت: از شما به خاطر آنچه برای من و ایران انجام داده‌ای متشکرم، فکر می‌کنم که اداره مملکت برای شما کمی سنگین می‌باشد و خسته‌تان کرده بهتر است برای استراحت به سوئیس بروید! زاهدی با رنگ پریده ساکت ماند که شاه گفت: پست سفیر فوق‌العاده در ژنو برای شما در نظر گرفته شده است، یک ویلای زیبا و حقوق و مزایا هم به شما داده می‌شود... با این طرز زاهدی در سوئیس منزوی شد. بعدها او را در مونترو دیدم. شاه از نفوذ زاهدی در ارتش بیم داشت و می‌ترسید که مثل عبدالناصر، تاج و تخت او را سرنگون کند. این چیزی نبود، جز یک بیماری دائم از ترس آسیب دیگران....»

■ **شاه وقتی قدرت را به دست بگیرد، زیر پای همه را جارو خواهد کرد!**

فضل‌الله زاهدی پس از برکناری، رازها و گلایه‌های مربوط به رویداد کنارگذاشتن خویش را برای افراد متنوعی نقل کرد که ابوالحسن عمیدی نوری همکار وی در دوران صدارت و نیز فعال سیاسی پس از شهریور ۲۰، در زمره آنهاست. عمیدی نوری سال‌ها بعد این روایت را برای دامادش مصطفی الموتی نقل کرد و او نیز آن را در بازیگران سیاسی آورد:

«ابوالحسن عمیدی نوری که به سمت معاون نخست وزیر تعیین شد در دوران مبارزه و تشکیل دولت زاهدی، همکاری نزدیکی با او داشت و از محارم زاهدی به شمار می‌رفت. او به نویسنده می‌گفت: پس از اینکه زاهدی از کار کنار رفته بود یک روز به دیدارش رفتم. زاهدی گفت: با تمام زحماتی که برای شاه کشیدم به صورت بدی با من رفتار کرد و کناره‌گیری من، به اجبار بود. وقتی در ۲۸ مرداد بر اوضاع مسلط شدم، خارجی‌ها نزد من آمدند و گفتند: دیگر لازم نیست شاه را به ایران دعوت کنید، خودتان اداره مملکت را به عهده بگیرید و ماهم به شما کمک می‌کنیم، ولی من حاضر به قبول این پیشنهاد نشدم، حالا مرا این طور از کار برکنار می‌کند! عمیدی نوری در ادامه گفت: سپهبد زاهدی اظهار داشت، حق با شما بود که به من می‌گفتید به شاه اعتماد نکنید، وقتی قدرت را به دست گرفت، زیر پای همه را جارو خواهد کرد! ولی من نسبت به رضاشاه و خانواده پهلوی، علاقه قلبی داشتم و نمی‌توانستم به سلطنت پهلوی پایان بدهم، ولی به نظر من، این کار شاه عواقب وخیمی برای خود او دارد وقتی با من چنین کرد وای به حال سایرین....»

■ **شاه گفت: می‌خواهم عصا را خودم به دست بگیرم!**

پس از مشخص شدن تصمیم شاه مبنی بر برکناری زاهدی، عده‌ای از دوستان نخست‌وزیر، درصدد برآمدند تا میانه شاه با وی را التیام دهند تا ماجرای عزل اتفاق نیفتد. در زمره این افراد، جمال امامی بود که از نزدیکان و صاحبان سر زاهدی به شمار می‌رفت. روایت وی از آنچه میان او و شاه در آن رد و بدل شده، مدخلی مناسب برای شناخت روحیات و اهداف پهلوی دوم، در دوران پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شمار می‌رود. این داستان را نیز ابراهیم امامی پسرعموی جمال امامی، برای مصطفی الموتی نقل کرده است:

«مهندس ابراهیم امامی پسر عموی جمال امامی به نویسنده چنین گفت: سپهبد زاهدی در آخرین روزهای حکومتش برای دیدار با جمال امامی به خانه من آمد و یکی دو ساعت باهم خلوت کردند. جمال می‌گفت: زاهدی از شاه گله داشت و می‌گفت: نمی‌دانم چه شده که این روزها شاه تغییر حالت داده و مرتب از دولت ایراد می‌گیرد و مانع پیشرفت کارهای دولت می‌شود. جمال می‌گوید: همین روزها از شاه وقت ملاقات خواسته‌ام، می‌روم ببینم موضوع چیست؟ چند روز بعد شرفیاب می‌شود. او می‌گوید: شاه در کنار حوض کاخ مرمر راه می‌رفت و عصایی هم در دست داشت! پرسیدم: آیا از تیمسار زاهدی خطایی سرزده؟ شاه می‌گوید: منظورت چیست؟ عرض کردم: آیا زاهدی علیه مقام سلطنت اقدامی کرده است؟ شاه می‌گوید: خیر. جمال می‌گوید: خیالم راحت شد، زیرا هنگامی که زاهدی از طرف اعلیحضرت به نخست‌وزیری انتخاب گردید به دیدنش رفتم و وعده همه گونه کمک و همراهی را دادم، مشروط بر اینکه علیه مقام سلطنت اقدامی نکند. حال که اعلیحضرت می‌فرمایند اقدامی علیه مقام سلطنت نکرده خیالم راحت شد، ولی می‌خواستم بدانم موضوع دلتنگی اعلیحضرت از زاهدی چیست؟ شاه گفت: می‌خواهم عصا را خودم به دست بگیرم! جمال می‌گوید یکه خوردم و گفتم: اگر خدای ناکرده عصا از دست اعلیحضرت افتاد، تکلیف مقام سلطنت و مملکت چیست؟ اعلیحضرت گفتند: مطمئن باش که هرگز عصا از دست من نخواهد افتاد! جمال می‌گوید: به این ترتیب دیدم مذاکره بی‌فایده است و خداحافظی کرده و سپس، عیناً جریان را به زاهدی گفتم و اضافه کردم که صلاح در این است که استعفا بدهی! سپهبد زاهدی هم از کار کناره‌گیری کرد و به سمت سفیر فوق‌العاده ایران در دفتر سازمان ملل متحد در سوئیس منصوب شد. بعد از استعفای زاهدی، حملات به او شروع گردید. به شاه پیغام دادم اگر از این بدگویی‌ها جلوگیری نشود من در مجلس سنا پاسخ این حق ناشناسی‌ها را خواهم داد! از طرف شاه سه تن نزد من آمدند که سخنی در مجلس سنا علیه شاه نگویم امام جمعه تهران، سپهبد بختیار و ارتشبد هدایت. به آنها گفتم زاهدی به این مملکت خدمت کرده و این سزاوار نیست که شاه عوض قدردانی، موجبات بدگویی‌ها را فراهم سازد، من می‌خواهم جواب اینها را بدهم! آن رفتارش با قوام السلطنه بعد از واقعه آذربایجان و این رفتارش با سپهبد زاهدی، فردا این شتر در خانه یک‌یک شما خواهد خوابید به من فشار نیاورید و بگذارید کارم را انجام بدهم. سرانجام جمال در مجلس سنا نطقی ایراد کرد و به شاه و کسانی که مجری دستورات او در این مورد بودند حمله کرد که روابط او با شاه تیره شد. تا اینکه روزی امیر اسدالله علم، برای جمال امامی پیغام آورد: لازم است به جمال عبدالناصر حمله کند که جمال این کار را انجام داد و روابط شاه و جمال اندکی بهبود یافت و با عنوان سفیر ایران، عازم رم گردید. در رم که به دیدنش رفتم نامه‌ای را به من نشان داد که طی آن به شاه نوشته بود: رفراندم کار صحیحی نیست ما با رفراندوم دکتر مصدق مخالفت کرده‌ایم، حالا چگونه شاه می‌خواهد رفراندوم کند؟ او می‌گوید: بلافاصله از رم احضار شدم. وقتی با آرام وزیر خارجه ملاقات کردم، گفت: شاه از نامه شما درباره رفراندوم عصبانی شده و گفته: این چرندیات چیست؟ او را احضار کنید و ارسنجانی را به جای او بفرستید...».

■ **زاهدی: از خدمتی که به شاه کردم، پشیمانم**

همانگونه که در بخش‌های پیشین اشارت رفت، زاهدی در دوران تبعید محترمانه به خارج از کشور بارها از اسرار کودتای ۲۸ مرداد و علل دعوت از پهلوی دوم برای بازگشت به کشور سخن گفته است. آنچه در پی می‌آید، یکی از این موارد است که توسط حسین دها در مجله رهاورد به نگارش درآمده و تکان دهنده می‌نماید:

«در سال ۱۳۳۹، سپهبد فضل‌الله زاهدی را تصادفاً در نیس دیدم. او مریض بود و با کمک پرستار قدم می‌زد. زاهدی گفت: روز ۲۹ مرداد، هندرسن سفیر امریکا صبح زود به دیدار من آمد و گفت: از طرف دولتین امریکا و انگلستان، مأموریت دارم که به شما بگویم ما با مراجعت محمدرضاشاه پهلوی به کشور موافق نیستیم، بهتر است خودتان اعلام جمهوری کنید و رسماً ریاست جمهوری را بپذیرید و ما شما را به رسمیت خواهیم شناخت. من ۱۲ ساعت مهلت خواستم تا در این باب مطالعه کنم. پس از تفکر زیاد به این نتیجه رسیدم که هرگاه بنا شود من رئیس‌جمهور بشوم، بی‌تردید محمدرضاشاه و خواهر فتنه انگیزش اشرف، مرا راحت نخواهند گذاشت! باید از یک طرف با آنها و از طرف دیگر با ملیون مبارزه نمایم. چه بسا امکان دارد، سرلشکر دیگری برخیزد و بخواهد علیه من اقدام کند! بهتر است با خود شاه که امروز کمال احترام و اعتماد را به من دارد، بسازم. او سلطنت کند و من حکومت. به هر حال هندرسن را قانع کردم که لازم است من به محمدرضاشاه تلگراف کنم و او را به تهران دعوت نمایم. او نیز ناچار قبول کرد. البته محرمانه به شما بگویم، من محمدرضاشاه را این طور که امروز می‌شناسم آن روز نمی‌شناختم. امروز می‌فهمم که چقدر بی‌وفا و بی‌عاطفه است. هرگاه روزی مثل امروز را پیش‌بینی می‌کردم با نظر هندرسن موافقت می‌نمودم. امروز از عملی که نموده‌ام، پشیمانم، لکن دیگر عمر من گذاشته و در لبه پرتگاه مرگ هستم...»

■ **شاه چشم دیدن این را نداشت که کسی تاج و تخت از دست رفته‌اش را دوباره به او باز گرداند**

از دیگر نکاتی که پشت پرده برکناری زاهدی را می‌نمایاند، تلاش پشت پرده و مداوم محمدرضا پهلوی و امیر اسدالله علم، برای کاستن از قدرت نخست وزیر کودتا و نهایتاً برکناری اوست. اسماعیل پوروالی در خاطرات خود که در ماهنامه روزگار نو بازتاب یافته از فضاسازی علم در مطبوعات وقت، برای ایجاد بدبینی روز افزون نسبت به زاهدی و دولتش در راستای برکناری به شرح ذیل پرده برداشته است:

«آن اعتمادی که محمدرضاشاه به زاهدی به عنوان نخست‌وزیر به اصطلاح برگزیده خود نشان می‌داد و در فردای سقوط دولت دکتر مصدق، طی تلگرافی از رم از همگان خواست از اوامر جناب فضل‌الله زاهدی که طبق قانون اساسی از طرف او به ریاست حکومت ملی و قانونی ایران تعیین شده است متابعت کنند. آنقدر که جنبه ظاهری داشت، واقعی نبود. اساساً شاه در این مسیر سیر می‌کرد که چشم دیدن کسی را نداشت که تاج وتخت از دست رفته‌اش را دوباره به او باز گردانده بود و باید شر این آقا بالاسر که خود را تاج بخش می‌دانست، در اولین فرصت از سر خود کوتاه کند و دولتی را سر کار بیاورد که دربست در دست خودش باشد. اگر خود من برحسب تصادف در جریان گوشه کوچکی از توطئه بزرگی که به کارگردانی اسدالله علم برای متزلزل کردن کابینه کودتا تدارک شده بود قرار نمی‌گرفتم، شاید به آسانی باور نمی‌کردم که صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی و برخلاف ظاهر قضایا که گویی پشت دولت زاهدی به کوه اُحد است و علاوه بر خارجی‌ها، شاه نیز در حمایت از او هیچ کوتاهی و تسامحی نشان نمی‌دهد. واقعیت این بود که همه تلاش شاه و دوروبری‌هایش در این راه صرف می‌شد که زاهدی زیر پای خود را محکم نکند و احیاناً تکیه گاه‌های داخلی و خارجی مستحکمی برای خود فراهم نیاورد و دستیار اصلی و برای این کار نیز اسدالله علم بود که به فوت‌وفن بازی‌هایی از این دست آشنایی کامل داشت. جهانگیر تفضلی مرا نزد علم برد و علم از من خواست چیزهایی در اختیار من بگذارد که من آن را پرورانده و در روزنامه ایران‌ما به چاپ برسانم! وقتی دست به کار شدم، دریافتم که خبرها چیزی جز پرده دری از سوءاستفاده‌ها و حیف ومیل‌ها و اعمال و افعال خلاف حکومتی نیست که خود را یک (حکومت قانونی) بعد از حکومت (غیرقانونی) دکتر مصدق می‌شناسد! البته این چشمه از دهها چشمه‌ای محسوب می‌شد که هدفش زدن زیرآب حکومت بود که نه فقط در آستانه سال ۱۳۳۳ چنین وانمود می‌کرد، پشت بندش آس است و حالا کنگر خورده و لنگر انداخته و هرچه به جلو می‌رفت از پیشبرد برنامه‌های خویش، بیش از پیش رضایتی غرورآمیز پیدا می‌کرد. سرانجام علم به سراغ زاهدی رفت و از او خواست که به قول معروف غزل خداحافظی را بخواند و سفیر دائمی ایران در دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو گردد. زاهدی چاره‌ای جز قبول این پیشنهاد نداشت. زیرا در این یک‌سال‌ونیم صدارت، شاه و علم آنچه از دست‌شان برآمده بود انجام داده بودند تا زاهدی نه تکیه گاه داخلی داشته باشد، نه پشتیبان خارجی....»

اسماعیل پوروالی: «توجه شاه به فضل‌الله زاهدی، جنبه ظاهری داشت و واقعی نبود! اساساً شاه در این مسیر سیر می‌کرد که چشم دیدن کسی را نداشت که تاج و تخت از دست رفته‌اش را دوباره به او باز گردانده بود و باید شر این آقا بالاسر را که خود را تاج بخش می‌دانست در اولین فرصت از سر خود کوتاه کند و دولتی را سر کار بیاورد که دربست در دست خودش باشد...»

فضل‌الله زاهدی در کنار پهلوی دوم، در دوران نخست‌وزیری